

## تضاد و تعارض قومی عناصر ترک و تاجیک در عصر صفویه (از شاه تهماسب تا پایان حکومت صفوی)

دکتر محمد رضا قنادی<sup>۱</sup>

مریم غفاری<sup>۲</sup>

### چکیده

تضاد و تعارض میان سران و سرداران قزلباش با صاحب منصبان ایرانی، فقط جلوه های خاصی بود که پس از فتح ایران توسط اعراب تا انقلاب مشروطه به صورت های گوناگون بروز یافت. همین تضاد هنگام به قدرت رسیدن شاه اسماعیل نیز وجود داشت. وی در پی تحکیم فرمان روابی خویش آگاهانه و در رویکردی توطئه گرانه، از این تضاد در راستای حفظ و استحکام قدرت خود بهره جست. تنش های قبیله ای قزلباشان در عصر شاه تهماسب ادامه یافت و در عصر محمد خدابنده با قتل ملکه، رویکردی نو به خود گرفت. عصر شاه عباس در واقع عصر تحدید قدرت قزلباشان و ایجاد مناصب جدید نظامی و جایگزینی نیروی سوم به جای قزلباشان بود. عصری که عنصر ترک و تاجیک در تقابل با گرجیان و ارمنه ظاهر گردید. گویی دشمنی این دو عنصر پایانی نداشت و تنش و تعارض در عصر شاه سلیمان و به خصوص شاه سلطان حسین ادامه یافت و با قتل لطفعلی خان و فتحعلی خان اعتمادالدوله، طومار سلسله صفویه با هجوم افغان در اثر زلزله در ساخت اداری، در نوردید و عاملی شد برای انحطاط و فروپاشی دولت صفویه.

**واژگان کلیدی:** ترک، تاجیک، گرجیان، ارمنه، شاه عباس، شاه سلطان حسین.

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

۲. کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرری

**تضاد و تعارض های قومی - درباری****(از عصر شاه تهماسب تا پایان سلطنت شاه سلطان حسین)**

تهماسب که در ۹۳۰ق./۱۵۲۴م. به جای پدرش اسماعیل نشست ، ده سال و سه ماه سن داشت. او تحت قیومیت یکی از امرای قزلباش بود که در وجود او حاکم بالقوه دولت صفوی را می دید. کشمکش قزلباشان رقیب، برای نظارت بر قدرت مدت ده سال به طول انجامید. سرانجام تهماسب اقتدار خود را چنان اعمال کرد که به مدت ۵۲ سال به حکومت پرداخت (بنانی و دیگران ، ۱۳۸۰ : ۸۷).

از همان اولین سال پادشاهی شاه تهماسب مبارزه قدرت در دربار صفوی آغاز گردید . سران زیاد خواه قزلباش در دو جبهه مهم ، با ایرانیان صاحب مقام ، و در میان خود با امیران قدرتمند قزلباش ، برای به دست آوردن قدرت انحصاری به مبارزه برخاستند . مورخان صفوی بالاترین مقام دربار شاه تهماسب را با عنوان های «نظارت دیوان اعلی» ، «وکیل» و یا «وزیر» ذکر کرده اند . تعداد کسانی که در دوران طولانی پادشاهی شاه تهماسب مقام «نظارت دیوان اعلی» را داشتند بالغ بر ۱۲ نفر بودند (ترکمان ، ۱۳۶۴ : ۴۶).

هنگامی که شاه تهماسب به تخت پادشاهی نشست ، خواجه جلال الدین محمد تبریزی ، نظارت دیوان اعلی را بر عهده داشت . او به سال ۹۳۰ قمری در اولین سال پادشاهی تهماسب به دستور دیوسلطان روملو در آتش سوزانده شد (همان : ۱۵۹) . شاه تهماسب قاضی جهان قزوینی را به نظارت دیوان اعلی گماشت (روملو ، ۱۳۵۷ : ۱۸۵) ؛ ولی دیوسلطان روملو ، که وکیل صاحب اقتداری بود ، او را در قلعه لوری زندانی کرد و میرجعفر ساوجی را به وزارت گماشت . چون شاه تهماسب به قاضی جهان علاقه مند بود ، عبدالله خان استاجلو ، پسر عموی شاه تهماسب ، او را از زندان آزاد کرد و به نزد شاه تهماسب آورد (ترکمان ، همان : ۱۵۹) . نبرد خانگی بین قزلباش ها ، به خصوص جنگ روملوه با خاندان استاجلو ، باعث زندانی شدن قاضی جهان در گیلان گردید . گویی جنگ های خانگی بین امرای قزلباش تعیین کننده

سرنوشت کشور بود ، کشوری که پس از ده سال ، شاه جوان توانست بر امور آن تسلط داشته باشد .

سرنوشت غم انگیز میرجعفر ساوجی با کشته شدنش توسط حسین خان شاملو در سال ۹۳۸ قمری رقم خورد و احمدبیک نور کمال اصفهانی جانشین او شد (قمی ، ۱۳۸۳ : ۲۱۸) . شاه تهماسب پس از کشتن حسین خان شاملو در سال ۹۴۱ قمری ، او را از وزارت برکنار کرد و در قلعه النجق زندانی نمود و میرعنایت الله خوزانی را جانشین او ساخت (روملو ، همان : ۲۴۴) .

پس از آنکه مظفر سلطان برای دیدار با سلطان سلیمان پادشاه عثمانی، گیلان را در سال ۹۴۱ قمری به سوی آذربایجان ترک کرد ، قاضی جهان از زندان آزاد شد و به حضور شاه تهماسب رسید (قمی ، همان : ۳۶۴) . شاه او را به اتفاق امیر سعدالدین عنایت الله خوزانی مقام وزارت داد که با مشارکت یکدیگر به اداره امور پردازند . امیر عنایت الله خوزانی ، پس از چندی ، زیر قفس مظفرسلطان آویخته و به آتش کشیده شد. از آن پس ، قاضی جهان به طور انفرادی مدت پانزده سال وزارت شاه تهماسب را به عهده داشت (روملو ، همان : ۳۷۳) .

مورخان صفوی درباره شایستگی و کاردانی قاضی جهان اتفاق نظر دارند ؛ وی در اداره کشور مهارت تمام داشت . گویی شاه تهماسب نسبت به پیشرفت وزیر احساس غبن و حسادت می کرد و سعی نمود تا دست او را از کارها کوتاه کند . ولی ظاهراً قسم خورده بود تا قاضی زنده است ، وی را عزل نکند . قاضی نیز با درایتی که داشت ، نسبت به کم توجهی شاه به خود، پیری را بهانه کرد و در سال ۹۵۵ قمری استعفا داد و شاه نیز استعفای او را پذیرفت (قمی ، همان : ۳۳۷) .

از جمله ایرانیانی که قربانی انتقام جویی قزلباش شد ، خواجه جلال الدین محمد تبریزی بود . دیو سلطان روملو از خردسالی شاه تهماسب بهره جست و سرانجام به دستور او خواجه نگون بخت را در «بوریا پیچیده و زنده آتش زدند» (قمی ، همان

جا). او که طبع شعر داشت، هنگامی که سوزش شعله های آتش را احساس کرد، این بیت را مناسب حال خود خواند:

گرفتم خانه درکوی بلاد من گرفت آتش کسی کوخانه درکوی بلاگیرد چنین باشد  
(قمی، همان: ۱۵۶)

سرپیچی قزلباشان از حکومت با کشته شدن محمد تبریزی تمام نشد، بلکه به توطئه ای که ترتیب دادند، کمر به قتل حبیب الله ساوجی بستند و او را همراه با دو پسرش کشتند (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۴/۱۳۶). شاه تهماسب برای رفع تنش میان عناصر قزلباش و ایرانی، فرماندهی سپاهیان شاملو را به جای امیری از این قبیله به بهرام میرزا محول کرد و باز یک ایرانی، یعنی قاضی جهان قزوینی، را به نیابت شاه (وکیل) منصوب نمود. بدین نحو، خطرات بزرگی که در نتیجه جاه طلبی ها و تحریکات امرای قزلباش برای حکومت و مملکت پیش آمده بود، دفع گردید. اما به هیچ وجه مرتفع نگشت، بلکه با شدت متفاوت گه گاه مجال بروز یافت.

با تاج گذاری محمد خدابنده، همسرش مهدعلیا، که بانویی با اراده، قدرت دوست و جاه طلب بود، قدرت پادشاهی را در دست گرفت و به حکمرانی پرداخت. او در صدور دستورها و نظارت بر اجرای آنها چنان توانایی از خود بروز داد که امیران گردن کش قزلباش که تاب نمی آوردند زنی «سپهدار لشکر قزلباش» (قمی، همان: ۶۵۶) گردد، فرمان های او را به مورد اجرا می گذاشتند. قدرت و صلابت مهدعلیا چنان بود که احدی را یارای مخالفت با فرمان های او نبود و «هیچ مهمی بی عرض و اشاره علیه فیصله نمی یافت» (ترکمان، همان: ۳۴۸). میرزا سلمان جابری اصفهانی که با زیرکی و شایستگی خود توجه مهدعلیا را به خود جلب کرده بود، با حمایت وی «من حیث الاستقلال رکن السلطنه و اعتمادالدوله» (همان: ۳۴۸) گشت و پایه های نفوذ او در ارکان کشور به گونه ای استوار گردید که «مجموع امرا و اعیان لشکر قزلباش غاشیة بندگی او را بر دوش می کشیدند» (قهی، همان: ۶۶۲).

مهد علیا با منافع قزلباش ها دشمن بود و از منافع ایرانیان در دستگاه اداری حمایت می کرد. تمام اعمال مهد علیا متوجه دو هدف بود: نخست بر تخت نشاندن پسر محبوبش حمزه میرزا، دوم انتقام گرفتن از میر سلطان مراد که پدرش را کشته و املاک او را در مازندران غصب کرده بود. برای رسیدن به هدف اول، اشخاص مختلفی را که سد راه خود می دید به کشتن داد. پری خان خانم و خالوی وی و پسر کوچک اسماعیل از این جمله بودند. برای رسیدن به هدف دوم خود، سه اردوی پیاپی بر سر میرزا خان که به جای پدر فرماندار مازندران شده بود، فرستاد و عاقبت کشته شد. تنفر سران قزلباش از این عمل، یکی از عواملی بود که آنان را بر آن داشت تا از شاه بخواهند که مهد علیا را از قدرت برکنار کند (هولت، ۱۳۸۱: ۵۴۱).

سران قزلباش که با انتخاب فرد ضعیفی چون محمد خدابنده، انتظار قدرت نمایی بیشتری داشتند، تصمیم گیری های یک جانبه مهد علیا را بر نمی تافتند و از آن ناراضی بودند. واکنش قهرآمیز مهد علیا در برابر نافرمانی امیران قزلباش در نبرد با ترکان عثمانی و اقدام او در کشتن میرزاخان حاکم مازندران، موجب گردید سران قزلباش به یکدیگر نزدیک شوند و برای دفع مهدعلیا به چاره جویی بپردازند (پارسادوست، ۱۳۸۱: ۸۵). به همین سبب، گروهی از توطئه گران قزلباش طی نامه ای از شاه خواستند تا مهدعلیا را از موضع قدرت به زیر کشد (ترکمان، همان: ۱۸۱). قزلباشان بر کشتن مهد علیا اصرار ورزیدند (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۵۸۸). شاه ناتوان توان مقابله با توطئه قزلباشان را در خود ندید و با حمله سران توطئه گر قزلباش روبه رو شد. آنان گستاخانه به درون حرم سرا حمله کردند و مهد علیا را خفه نمودند (ترکمان، همان: ۱۸۵). مطالعات فرنگی. م. انسانی و مطالعات فرنگی. پیرا، جامع علوم انسانی. همان: ۶۹۹).

قتل ملکه به معنای غصب قدرت به وسیله امرای قدرتمند قزلباش بود. نخست ترکمانان نفرت شدیدی را که به اشراف ایرانی می ورزیدند، به خصوص به دلیل جایگاه قدرتمندی که ایرانیان از مدت ها قبل در حکومت مرکزی و سایر ادارات داشتند، آشکار کردند. حامیان ایرانی و به خصوص مازندرانی ملکه، تحت تعقیب قرار گرفتند. در این میان فقط جان و مال کسانی در امان بود که از حمایت امرای مقتدر ترکمن برخوردار می شدند (رویمر، ۱۳۵۲: ۳۳۷).

کشته شدن مهد علیا واجد اهمیت بسیار و گواه فرو ریختن ارزش ها نزد قزلباشان و توجه انحصاری آنان به حفظ قدرت خویش بود. قتل ملکه در حکم غصب قدرت از سوی رهبران متنفذ قزلباش بود. اول از همه، نفرتی علیه اشراف ایرانی، به سبب اینکه مقامات عالیة قدرت را در حکومت مرکزی و شاخه های دیگر تشکیلات دیوانی از آن خود کرده بودند. در اثنای سرکوبی و قتل ایرانیان، مخصوصاً هواداران مازندرانی ملکه مقتول، فقط آنهایی جان سالم به در بردند که تحت حمایت امرای قدرتمند ترکمان بودند (کمبریج، ۱۳۸۴: ۷۲).

با کشته شدن مهد علیا، میرزا سلمان، وزیر ایرانی، مورد حسادت قزلباش ها قرار گرفت. تلاش میرزا سلمان برای بازگشت به گذشته به دو دلیل به جایی نرسید. نخست، او در هنگامه بحرانی سیاسی و نظامی سعی در ایفای نقشی برجسته در امور سیاسی و نظامی داشت. دولت صفوی از جانب عثمانیان در غرب، و ازبکان در شرق، سخت زیر فشار بود. در داخل، حکومت ضعیف سلطان محمد شاه به منازعات میان گروه های رقیب قزلباش رخصت نشو و نما، و به دسایس جناح های گرجی و چرکس فرصت لگام گسیختگی داد. اما درست در همین مواقع بحرانی بود که قزلباشان به استیلا بر دولت صفوی متمایل می شدند و همزمان از نفوذ عناصر ایرانی در دستگاه اداری مرکزی کاسته می شد. دوم، قزلباشان هیچ گاه نتوانسته بودند خود را با اندیشه تصدی منصب وکیل به دست یک ایرانی، یا در مورد میرزا

سلمان ، غصب کننده اختیارات یک وکیل ، ولو به ظاهر با لقب وزیر ، سازش دهند. منصب وکیل در آغاز حکومت شاه اسماعیل اول پیوند تنگاتنگی با سازمان صوفیانه جنبش صفوی داشت ، و به همین دلیل ، از نظر قزلباشان حق خاص ایشان دانسته می شد . تحلیل تاریخ دستگاه اداری صفویان تا آن زمان بدون استثناء نشان می دهد که وقتی یک ایرانی عهده دار مقام وکیل می شد ، یا اختیارات آن را غصب می کرد ، فکر و ذکر قزلباشان فقط خلاصی از دست او بود (سیوری ، ۱۳۸۰ : ۲۵۶) .

میرزا سلمان وزیر از زمانی که دختر خویش را به عقد شاه زاده حمزه میرزا در آورده بود ، خود را از خاندان سلطنتی می شمرد و با استفاده از ضعف نفس شاه محمد و جوانی ولی عهد ، می خواست فرمان روای مطلق باشد ؛ از این رو ، با ارکان دولت و سران طوایف قزلباش به تندی و خشونت رفتار می کرد و شاه و ولی عهد را به صدور احکام و دستورهایی که بر خلاف میل و صواب دید سرداران و بزرگان دولت بود ، بر می انگیزخت (فلسفی ، ۱۳۶۹ : ۶/۱۰۶) . منابع جای ابهام نمی گذارند که دعاوی میرزا سلمان در امور نظامی ، سرچشمه اصلی رنجش قزلباشان بوده است . پس از نبرد غوریان به سال ۹۹۱ قمری ، که سپاهیان سلطنتی با شورشیان خراسان درگیر شده بودند ، میرزا سلمان احتیاط را به کنار نهاد و آشکارا امیران قزلباش را به قصور در انجام وظیفه و سرکشی متهم کرد . قزلباشان پس از آگاهی از تصمیم میرزا سلمان ، تصمیم به قتل او گرفتند . نوشته اند هنگامی که سرداران قزلباش در کشتن وزیر اصرار داشتند ، این شعر را سرود :

این همه غوغا برای کشتن ما بهرچیزت در ازل ما کشته عشقیم غوغا بهرچیزت  
(فلسفی، همان: ۱۰۷).

قتل وزیر نشان داد که شکاف بین ایرانیان و ترکان در دولت صفوی طی هشتاد سال ، از آغاز سلطنت شاه اسماعیل تا این زمان ، همچنان از میان نرفته بود . مساعی شاه اسماعیل اول برای در هم شکستن تفوق قزلباشان از طریق انتصاب یک نایب

حکومت (وکیل) غیر ترکمن ، به عبارتی ایرانی ، که قدرت اداری و نظامی را با هم در اختیار داشته باشد ، به رغم پنج بار امتحان و تلاش ، بی نتیجه مانده بود . چنان که شاه تهماسب اول نیز در انجام یافتن این مقصود موفق نیافت . البته ، در زمان وی نیز منصب وکیل شاه وجود داشت ؛ اما از زمانی که اولین تلاش در این راه ، با مرگ وکیل منجر به شکست شد ، دیگر هیچ وکیلی در امور فرماندهی نظامی دخالت نمی کرد . به هر حال ، حساسیت در واقع خیالی امیران ترکمن در مورد فرماندهی نظامی و مقاصد نظامی جاه طلبانه یک وزیر ایرانی ، خاتمه نیافت . حتی اگر به وکیل منصب نظامی محول نمی شد ، از آنجا که اسرای ترکمن اطاعت از فرمان یک فرمانده ایرانی را ننگ و عار می دانستند ، برای امتیازات نظامی خود مبارزه می کردند ؛ حتی در زمانی که به حکم دور اندیشی سیاسی ، همدلی و اتفاق نظر برای افزایش اعتبار آنان در برابر دشمنان خارجی مفید بود (رویمر ، ۱۳۵۳ : ۳۴۴) . قتل میرزا سلمان ، نتایج مهمی به قرار زیر به دنبال داشت :

۱. نفاق بنیادین میان ترک و ایرانی در دولت صفوی تند و تیز و دشمنی یکی با دیگری به همان شدت زمان تأسیس دولت صفوی در هشتاد سال پیش بود .
۲. امیران قزلباش ، نخبگان جنگی ترکمان ، از اینکه مجبور به خدمت در زیر دست فرماندهی ایرانی شوند، بی نهایت بیزار بودند . این امر یادآور خصومت مشابهی از جانب قشون قزلباش با فرمانده ایرانی شان ، وکیل نجم ثانی ، در سال ۹۱۸ قمری بود که به شکست و مرگ وکیل انجامید .
۳. از دید قزلباشان ، وظیفه وزیر تنها رسیدگی به حساب ها و امور دیوان بود . آنان به انجام این وظیفه از جانب تاجیکان اعتراض نداشتند ؛ اما میرزا سلمان با اتخاذ نقش فرماندهی نظامی و دخالت در امور دولتی به روشنی از دید ایشان اختیارات یک وکیل را به خود اختصاص می داد (سیوری ، ۱۳۸۰ : ۲۵۶) .



پس از کشته شدن میرزا سلمان وزیر مقتدر، حمزه میرزا که آن هنگام نوزده ساله بود، به صورت روزافزون در امور دولتی قدرت پیدا کرد. وی با انتخاب عده ای از سران جوان قزلباش برای مصاحبت با مجالس شراب خواری، گرفتار دسته قزلباش های قزوین شد. او به سخنان کسانی که به مسائل سیاسی چندان آشنایی نداشتند گوش فرا می داد. عزل و نصب فرماندهان و جابه جایی در امر فرماندهی، عثمانیان را به تبریز سرازیر ساخت و اندکی پس از آن عده ای از قزلباش ها با تکلوها همدست شدند و قزوین را به تصرف درآوردند. حمزه میرزا در پراکندن شورشیان و استیلای بر برادر خود تهماسب میرزا توفیق یافت، ولی سال بعد در اوضاع و احوالی مبهم و تاریک کشته شد.

اگر نظام اداری صفویه به صورت عمودی و به شاخه های خاصه و عامه و ممالک، تقسیم شده بود، جامعه صفوی تا هنگام ورود عناصر گرجی، ارمنی و چرکس در نیمه دوم قرن دهم به صورت افقی بر طبق ممیزات نژادی، بین دو نژاد «مؤسس، یعنی ترکان قزلباش، و ایرانیان تقسیم شده بود. تنش بین این دو عنصر مهم جامعه صفوی، اگر مهار آن در دست بود، می توانست خلاق و منبع قدرت کشور باشد. در غیر این صورت، می توانست نیروی گریز از مرکز ایجاد کند، که جامعه را به از هم گسیختگی تهدید می کرد. از زمان شاه تهماسب به بعد، فرمان روایان صفوی با اتخاذ سیاست انتقال پسران صاحب منصبان قزلباش به دربار سلطنتی برای تعلیم آنان، سعی در تضعیف حد فاصل میان ترک ها و تاجیک ها داشتند، که از زمان های قبل به دقت رعایت می شد. این تعلیمات نه تنها شامل فعالیت های مناسب «مردان شمشیر» بود، بلکه تعلیم نقاشی و نویسندگی را هم شامل می شد که مورد تحقیر قزلباش های دارای طرز تفکر قدیمی بود. در نتیجه اتخاذ این سیاست، در زمان شاه عباس اول گروهی صاحب منصب جوان قزلباش وجود داشت که از قزلباش هایی که به اصل ایللیاتی خود نزدیک مانده بودند، دانش آموخته تر و

با فرهنگ تر و در نتیجه از دانش و توانایی لازم برای تصدی مشاغل اجرایی در بخش هایی که تا آن زمان خاص ایرانیان بود، برخوردار بودند» (سیوری، ۱۳۶۶: ۱۶۶).

قبل از شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۵۵ ه.ق) در دولت صفوی تفکیکی صریح بین مناصب نظامی- که در وهله اول به عهده قبایل ترکمن بود- و مقام های کشوری و مذهبی وجود داشت، که مناصب اخیر در اختیار وابستگان بومی، یعنی ایرانیانی قرار داشت، که غالباً تاجیک خوانده می شدند. تحقیقات جدید نشان داده است که چنین برداشت های کلی، داوری درستی درباره اوضاع و احوال آن زمان نیست. تنها برای عهد شاه اسماعیل می توان موارد متعدد مهمی، خلاف این نظریه، بیان کرد. واگذاری مناصب بالای درباری و دیوانی و نیز رهبری عالی نهادهای مذهبی (منصب صدراعظم) به اشراف ایرانی، با تقسیم مذکور موافقت دارد. اما وقتی فردی مثل قاضی محمد کاشی همزمان صدر و امیر می شود، دیگر چنین موردی منطبق با ضابطه ثابت نیست (رویمر، همان: ۳۰۲).

عدم رعایت قاعده ای ثابت، زمانی آشکارتر شد، که منصب وکیل شاه که امیرالامراء بود، و منصب وزیر اعظم، هر دو به یک شخص، به یک نفر، تعلق پیدا کرد. شیخ نجم الدین مسعود رشتی اولین دارنده این مقام، ایرانی بود. پس از درگذشت وی، باز یک ایرانی دیگر به نام یار احمد خوزانی، معروف به نجم ثانی، با دو مسئولیت نظامی و کشوری در یک زمان به جانشینی او تعیین گردید تا از نفوذ قزلباش ها کاسته شود.

شاه عباس اول با تدبیر و سیاست های عملی و قاطع توانست بر بحرانی که در آغاز سلطنت او ایران را تهدید می کرد، فایق آید. این کار وی سال ها طول کشید و در خلال آن، متحمل شکست ها و عقب نشینی های زیادی شد. مهم ترین معضل در ایام جلوس شاه، دشمنی امرای ترکمان بود که تا مرز جنگ داخلی کشیده شده بود. گفتنی است که قدرت آنها در نهایت ناشی از خدماتی بود که پیشینیان آنان در

مقام سپاهیان طریقت اردبیل در روزگار تأسیس و توسعه حکومت صفوی انجام داده بودند. البته، در این زمان، مسئله رابطه گذشته بین شاه در مقام مرشد اعظم طریقت، و قزلباشان به عنوان مریدان او، دیگر مطرح نبود، و تردیدی نیست که عقاید دین سالارانه شاه اسماعیل اول در نزد شاه عباس اعتبار و شأنی نداشت؛ و اما اینکه توانمندی پیوندهای مذهبی پیشین کاهش پیدا کرده بود، بدان معنی نیست که این پیوندها کاملاً فراموش شده و یا اهمیت خود را از دست داده بود. اقدامات و فعالیت های فوق الذکر امرا نمایان گر زوال و افول این پیوندهای گذشته بود. اما انحطاط واقعی این مناصب و پیوندها، زمانی شروع شد که شاه عباس در هر کجا که اقتضا کرد، آداب و سلوک پیشین را وا گذاشت (رویمر، همان: ۷۸).

سقوط قزلباش ها از موقعیت مسلط شان، به معنای افزایش سریع قدرت وزیر بود که در رأس دیوان سالاری قرار داشت و بنا بر عرف، ایرانی بود. تمرکز بیشتر اداره امور کشور در زمان شاه عباس اول کاری بیشتر حتی بیشتر از گذشته، بر عهده دیوان سالاری نهاد و مقام برتر وزیر، از القابی که در این زمان معمولاً به وی اعطاء می شد، آشکار می گردید.

برای جانشینی وکیل و امیرالامراء در رده بالای ساختار اداری صفویه، دو فرمانده جدید برای دو سپاه جدید می یابیم: قوللرآقاسی یا فرمانده لشکر غلامان، و تفنگچی آقاسی یا فرمانده تفنگ داران. لکن هیچ کدام از این مقام ها جانشین امیرالامراء به عنوان فرمانده کل تمامی نیروهای مسلح صفوی نشدند. برای این منصب، شاه عباس مقام جدید صدر لشکر را ایجاد کرد و بعدها لقب قدیمی ایرانی سپه سالار با همان مفهوم از نو زنده شد. این نام ها پیروزی عناصر تاجیک را در کشور می رساند؛ اما جالب اینجاست که اولین کسی که به این مقام رسید، غلام گرجی، الله وردی خان، و نفر بعدی غلام ارمنی، قرچقای خان، بود. با این سیاست، شاه عباس از

بروز اختلافی که در صورت انتصاب یک ترک یا ایرانی به مقام فرماندهی عالی گریز ناپذیر بود، اجتناب کرد (سیوری، ۱۳۶۶: ۷۹).

کشته شدن بعضی از سران قزلباش در عصر شاه عباس اول، نشان از تحدید قدرت آنان بود. شاه عباس در حکومت صفوی عهده دار سرکوبی نهایی و کامل قدرت قزلباشان و دستیابی به قدرت مطلقه موروثی پدر شد. اقدامات وی در تشکیل نیروی سوم و مبارزه وی با قزلباش ها، که با ایجاد هرج و مرج بعد از شاه تهماسب تا به قدرت رسیدن شاه عباس اول، باعث شده بودند قسمت زیادی از کشور دوباره به دست ازبکان و عثمانی ها بیفتد، و ثابت کرده بودند که اهمیتی برای این مقام پادشاهی صفویه قایل نیستند، موجب تنزل چشمگیر قدرت قزلباش ها و افزایش قدرت ایرانیان، و به عبارت بهتر، پیروزی ایرانیان در این نبرد طولانی قلم و شمشیر گردید، که نماد آن افزایش قدرت وزیر بود که در رأس دیوان سالاری قرار داشت.

بازسازی اشرافیت نظامی، پس از اصلاحات شاه عباس، به رغم اهمیت در خوری که داشت، نباید موجب فراموش شدن یک عنصر اشرافی دیگر در ساختار اجتماعی گردد: یعنی تاجیکان یا اعیان دیوان سالاری ایرانی. طبقه بندی چهارگانه جامعه پیش از اسلام (شاه، اشرافیت نظامی، اشرافیت دینی و روستاییان) بعدها از لحاظ نظری در زمان سلجوقیان اصلاح شد و اعیان و اشراف غیر دینی به دو طبقه ارباب شمشیر و ارباب قلم، یعنی تشکیلات کشوری، تقسیم گشت. الگوی تاریخی ارباب شمشیر، خاص ترکان؛ و ارباب قلم، خاص ایرانیان، در اوایل دوره سلجوقی تکوین پیدا کرد. این تنش سنتی، در زمان صفویان با پویایی جدید در هم آمیخت. عناصر تاجیک، شاید بر اثر ایدئولوژی تشیع، که حکومت مرکزی را در مقابل آزادی عمل «فئودالی» تقویت می کرد و به توسعه و بالندگی دولت ملی ایران یاری می رساند، در ساختار اجتماعی دوره صفوی شرایط مطلوبی برای تحصیل قدرت و موفقیت نسبت به ادوار پیشین پیدا کرد. این شرایط مطلوب به قدری گسترده بود که

می توان ناسازگاری روزافزونی را بین ارباب شمشیر و قلم و واقعیت های تاریخ دوره صفوی دریافت . هر دو عنصر در پی غصب وظایف همدیگر بودند ، بدون اینکه بگذارند وظایف خودشان مورد هجوم قرار گیرد (بنانی و دیگران ، همان : ۲۰۶).

پس از مرگ شاه عباس ، نوه اش سام میرزا ، به اسم شاه صفی ، به سلطنت رسید . در دوره وی بسیاری از برجستگان دولت و خدمتکاران دربار به قتل رسیدند . زینل خان شاملو و طالب خان اعتمادالدوله از جمله سرداران لایقی بودند که بر اثر توطئه دربار به قتل رسیدند . کشته شدن عیسی خان قورچی باشی ضربه مهلکی بر پیکر حکومت صفوی وارد آورد . قتل امام قلی خان ، فاتح هرمز ، در واقع ، خلع ید از اشرافیت ترکمان بود (تاورنیه ، ۱۳۳۶ : ۵۸) .

با روی کار آمدن شاه عباس دوم ، کشت و کشتار قزلباشان تا حدودی کاهش پیدا کرد . وجود ساروتقی در مقام صدارت ، «وزیر اعظم» ، مایه تحکیم دولت شاه عباس شد . وی با خطرهای ناشی از تغییر پادشاه در برابر ایالات از وسیله سستی معافیت سخاوتمندانه مالیات استفاده کرد و مأموران عالی رتبه دربار و ایالات را بدون استثناء در منصب خود ابقا نمود . با اعمال این سیاست ، از این نظر که تغییر پادشاه بدون ناآرامی یا شورش انجام گرفت ، موفقیت مطلوب حاصل گشت . درستکاری و امتناع از رشوه گیری از فضایی است که او را بدان ستوده اند . برخورداری وزیراعظم از این صفات و انجام گرفتن این اعمال ، افراد زیادی را با او دشمن کرد . شاید تحقیر مردم ، سختگیری بی حد در اخذ مالیات و جلوگیری از حیف و میل شدن اموال دولت ، از وجهه ملی او کاسته بود ، زیرا که سرانجام توطئه ای به رهبری جانی خان شاملو قورچی باشی علیه او صورت گرفت . وی با همدستی عده ای ، وزیر را در خانه اش به قتل رساندند .

با مرگ شاه عباس دوم، آهنگ انحطاط در زمان دو شاه پسرین صفوی، سلیمان (۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق) و سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵ ق) سرعت و شتاب بیشتری گرفت. هر دو از پادشاهان ضعیف النفس و سست عنصر بودند که بر عرض و طول حرم می افزودند. سلیمان که دائم الخمر و می گسار بود، کوچک ترین علاقه ای به امور نظام دولتی نداشت (بنانی و دیگران، همان: ۸۸). شاه در واقع مرد میدان نبود. صفاتی که از قبل ناقد آنها بود، یعنی توانمندی، جرئت و جسارت، قدرت تصمیم گیری، انضباط، ابتکار و علاقه به امور ملی و مملکتی، او را از هر نوع کامیابی و موفقیت باز می داشت. با گذشت سالیان، گزارش روزانه وزرای اعظم (در آغاز میرزا محمد مهدی بود که وزیر اعظم شاه عباس دوم هم بود و پس از مرگ او شیخ علی زنگنه کرد به وزارت رسید و سرانجام میرزا محمد طاهر وحید قزوینی این مقام را صاحب شد.) به شاه که طبق معمول باید هر روز صبح صورت می گرفت، کاستی گرفت (تاریخ ایران صفویان، ۱۳۸۴: ۱۱۹). علاقه بی حد شاه و درباریان و خواجگان حرم سرا به عیش و عشرت، از توطئه قتل تاجیکان کاست و سلطنت در حرم پناه گرفت و مکانی مناسب برای دسایس بعدی در عصر شاه سلطان حسین گشت.

عصر شاه سلطان حسین دوره انحطاط و فروپاشی دولتی است که مینورسکی آن را به عصای سلیمان و حضور موریانه تشبیه کرده است (مینورسکی، ۱۳۳۴: ۸۸). حضور افغانه در پشت دروازه های ایران، برای آخرین بار تضاد و تقابل عناصر ترک و تاجیک را به بوتۀ آزمون نهایی سپرد. دفاع خالصانه لطفعلی خان سپه سالار و برادرزاده او، فتحعلی خان اعتمادالدوله، از ایران و سلطنت صفویه، باعث نارضایتی درباریان و عناصر ذی نفوذ سلطنتی شد و مقدمات قتل آن دو را فراهم ساخت و شاه «ز دانش تهی ز غفلت پر» (مرعشی، ۱۳۲۸: ۴۸) با قبول قتل آن دو، راه را برای ورود افغانه به اصفهان هموار ساخت.

**نتیجه گیری**

بی شک نشانه های تضاد و تعارض را در دولت صفوی از همان سال های نخست پس از دستیابی این اتحادیه به قدرت و به ویژه شکل گیری قلمرو بزرگ دولت صفوی می توان دید . شاید بتوان نخستین وجه تعارض میان اشرافیت ایرانی و قزلباش را در تغییر منصب وکالت نفس نفیس همایون (قائم مقام پادشاه) از قزلباش ها به تاجیک ها ، گماشتن امیر نجم الدین مسعود زرگر دشتی به جای حسین بیگ لله شاملو ، تحدید قدرت قزلباشان ، عدم همکاری قزلباش ها با امیر نجم ثانی در برابر ازبکان ، جایگزینی نیروی سوم (گرجی ، ارمنی ...) به جای قزلباش ها و کشته شدن بعضی از سران و دلت مردان ایرانی توسط قزلباش ها ، سراغ گرفت . تنش های قبیله ای قزلباشان در دهه نخست پادشاهی شاه تهماسب اول ، پسرش محمد خدابنده ، و دو سال اول پادشاهی شاه عباس اول ، به اوج خود رسید . از این رو ، قرن نخست پادشاهی صفوی و دولت قزلباش ، قرن کشاکش و تعارض میان سلطنت صفوی و قزلباش ها بود ؛ تا آنجا که شاه عباس به منظور حل معضل قزلباش ها ، حاضر به از دست دادن ایالات اشغال شده غربی کشور توسط عثمانی ها شد . اما پس از مرگ وی، دشمنی دو عنصر ترک و تاجیک به وجهی دیگر ادامه یافت و تدریجاً نقش عنصر قزلباش به عنوان نگهدارنده حکومت ، با کشته شدن افراد لایق و کاردان ایرانی، دچار افول گردید .

**کتابنامه**

۱. بنانی ، امین ، و دیگران . ۱۳۸۰ ، صفویان ، ترجمه یعقوب آژند ، تهران ، مولی .
۲. پارسا دوست ، منوچهر . ۱۳۸۱ ، شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده ، تهران ، شرکت سهامی انتشار .
۳. ترکمان ، اسکندربیک . ۱۳۸۲ . تاریخ عالم آرای عباسی ، به کوشش ایرج افشار ، تهران ، امیرکبیر .

۴. خواندمیر، میرامیر محمود. ۱۳۳۳، *حبیب السیر فی اخبار بشر*، با مقدمه جلال الدین همایی، تهران، خیام.
۵. روملو، حسن بیگ. ۱۳۴۹، *احسن التواریخ*، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۶. رویمر، هانس روبرت. ۱۳۸۰، *ایران در راه عصر جدید*، (تاریخ ایران از ۱۳۵۰ تا ۱۳۷۰)، ترجمه آذر آهیچی، تهران، دانشگاه تهران.
۷. سیوری، راجر. ۱۳۶۶، *ایران در عصر صفویه*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، سحر.
۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، *در باب صفویان*، ترجمه رمضانعلی روح الله، تهران، نشر مرکز.
۹. فلسفی، نصرالله. ۱۳۶۹، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران، علمی.
۱۰. قمی، قاضی شرف الدین حسینی. ۱۳۵۹، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران، دانشگاه تهران.
۱۱. کمبریج. ۱۳۸۴، *تاریخ ایران (دوره صفویان)*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، جامی.
۱۲. مینورسکی، ولادیمیر. ۱۳۳۴، *سازمان اداری حکومت صفوی*، با تعلیقات و حواشی مینورسکی، ترجمه مسعود رجب نیا، محمد دبیر سیاقی، تهران، زوار، انجمن کتاب.
۱۳. هولت، لمبتون. ۱۳۸۱، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.